

ضمیمه ۱

نوشته حاضر ، همانطور که در متن این جزوه آمده ، در جواب به * طرح تحقیقی درباره بورژوازی ملی ایران * (از چریکهای فدائی خلق) ، تهیه شده بود . * طرح تحقیقی . . . * در اواخر زمستان ۵۲ بدست ما رسید و جواب حاضر در بهار ۵۳ در اختیار سازمان قرار گرفت . بهتر این بود که ما در ابتدا کل طرح را آورده و سپس نقد خود را چاپ میکردیم . معینا در این امر اشکالی دیدیم که عبارت بود از اینکه در * طرح * رفقای سازمان مخاطب قرار میگیرند و بنابراین شاید باید آنرا نوشته داخلی تلقی کرد . با اینکه در هیچ جا داخلی بودن طرح تصریح نشده است و نیز با اینکه مطالب آن ، ربطی به مسائل امنیتی ندارد ، معینا ما در حال حاضر تشخیص میدهیم که انتشار آن از جانب ما ممکن است خطی به ملاحظات سازمانی دیگر - سازمان چریکهای فدائی خلق - تلقی گردد و این امر را گرفته شود که ما نوشته‌های که برای چاپ نبوده و یا در تبادل نظر با ما نوشته نشده بوده‌است را بدون توافق طرفین منتشر کرده‌ایم . با اینهمه تصور میکنیم که نقد ما تا اندازه زیادی گویای محتوای طرح باشد و اشکال اساسی در تفهیم مطالب ایجاد نکند .

تذکراتی درباره " طرح تحقیقی درباره

بورژوازی ملی ایران

در این طرح، و نیز در نوشته‌های دیگر سازمان، گاه مسئله بورژوازی بصورتی مطرح میشود که ناروشنی‌هایی دارد. تذکراتی در این زمینه ضروری میرسد.

۱- در تحلیل طبقاتی جوامع طبقاتی، مهمترین امر تحلیل روابط (مناسبات) تولیدی یا پایه اقتصادی است. روبنای جامعه برخاسته از زیربنا یعنی روابط تولیدی است منتها چون آثار روبنای گذشته تا مدتهای مدید باقی میماند و نیز تظاهراتی از روابط آینه‌ده اثرات خود را در روبنای موجود میگذارد، علیهذا دو جامعه مختلف با یک پایه اقتصادی واحد میتوانند روبناهایی داشته باشد که تفاوت‌های بسیار با هم دارند. معهذا آنها هر دو در یک مقوله تاریخی می‌گنجند. مجموعه نظام اقتصادی و روبنا، صورتبندی (فرماسیون) اجتماعی یک جامعه را تشکیل میدهند. در یک جامعه سرمایه داری پیشرفته محتوای روبنا میتواند موکراتیک (دموکراسی سرمایه داری) و یا فاشیستی باشد. صورتبندی اجتماعی آلمان نازی (و اسپانیای کنونی) یا سوئد، گرچه هر دو بر پایه یک نظام اقتصادی واحد بوجو آمده‌اند، بسیار با هم متفاوت هستند گو که از نظر تاریخی در یک مقوله نظام تولیدی می‌گنجند. در جوامعی که نظام تولیدی، سرمایه داری (کاپیتالیستی) است صورتبندی اجتماعی بورژوازی است سرمایه داری و بورژوازی کلمات مترادف نیستند گو اینکه بدون تردید بهم وابسته‌اند. یکی حاکی از روابط اقتصادی محض است و دیگری حاکی از کل روابطی که در جامعه وجود دارد (روابط اجتماعی). بنابراین هنگامیکه صحبت از یک کارخانه دار در رابطه خاص اقتصادی و روابط تولیدی میکنیم باید بگوئیم سرمایه دار. هنگامیکه صحبت از عطک‌سرد او در جامعه بطور کلی میکنیم باید بگوئیم بورژوا. خصوصیات بورژوائی چون روبنا را هم در بر میگیرد، قابل انتقال است یعنی یک فرد میتواند سرمایه دار نباشد ولی بورژوا صفت (یا خرد بورژوا) باشد. یک پینه دور سرمایه دار نیست، خرد سرمایه دار هم نیست. او از بقایای اصناف فئودالی است، ولی در جامعه فعلی چون روابط تولیدی سرمایه داری غالب شده است و روبنای این رابطه بر جامعه مسلط است و تولید او را دگرگون کرده، او یک خرد بورژواست. الزاما او سرمایه دار نیست، ارزشهای اضافی انباشت نمیکند و سرمایه (کاپیتال) نمی‌اندوزد ولی بورژواست، خرد بورژواست. همینطور یک کارمند دولت با وجود آنکه بطریق غیر مستقیم در استثمار کارگران شرکت دارد معهذا نمیتواند سرمایه دار یا خرد سرمایه دار خطاب شود گو اینکه بدون تردید خرد بورژواست.

کارگرانی که تحت تاثیر فرهنگ بورژوازی قرار میگیرند خصوصیات خرده بورژوازی پیدا میکنند نه خرده سرمایه داری

۲- يك نوع روابط تولیدی سرمایه داری بیشتر وجود ندارد . سرمایه داری یعنی نظماً اقتصادى که مبنی بر انباشت ارزش اضافی است . هرچا ارزش اضافی وجود داشت سرمایه دار است و هر جا وجود داشت سرمایه داری نیست . هیچ نوع مناسبات تولیدی بنام مناسبات تولیدی سرمایه داری کمپرادور یا مناسبات تولیدی سرمایه داری وابسته (و همینطور مستقل) وجود ندارد . مناسبات تولیدی ، یعنی مناسبات انسان - شیئی - انسان . مناسباتی که سرمایه دار با کارگرش دارد بر مبنای خرید نیروی کار او ، استثمار او از طریق انباشت ارزش اضافی و مناسبات هر دو با ابزار ، وسائل و محصول کار است ؛ بر مبنای تولید گسترده کالائی و مالکیت خصوصی ابزار تولید است . این خصوصیات چه شخص سرمایه دار وابسته باشد و چه نباشد ، چه کمپرادور باشد و چه نباشد ، در سیستم سرمایه داری وجود دارد . پس مناسبات تولیدی ، همیشه مناسبات تولیدی سرمایه داری است گو اینکه شخص سرمایه دار میتواند وابسته یا کمپرادور یا مستقل باشد . البته کشوری که سرمایه دارهايش وابسته هستند کشور سرمایه داری وابسته به امپریالیسم است و آنکه مستقل است مستقل (اگر چنین چیزی وجود داشته باشد !) . مناسبات تولیدی همه جا یکی است و آنها سرمایه داری است .

وقتی در محدوده يك کشور صحبت میکنیم ، سرمایه داران جهان (و منجمله آن کشور) بد و گروه ، تقسیم میشوند یا انباشت سرمایه آنها عمدتاً در خارج کشور است که میگوئیم سرمایه دار خارجی هستند و یا در داخل کشور ، که میگوئیم سرمایه داخلی (کشوری) هستند . واژه های خارجی و داخلی فقط و فقط نشان دهنده محل انباشت سرمایه است ، به ملیت و علائق آنها بستگی ندارد . وقتی تراقی در امریکا بود او يك سرمایه دار خارجی بود (هنوز هم هست) . برعکس اگر يك خارجی مقیم ایران شود در ایران سرمایه میندوزد و سرمایه دار داخلی است . بنابراین خارجی بمعنای غیر هموطن ، و داخلی بمعنای هموطن نیست .

مسئله دیگر جهت انباشت سرمایه است . سرمایه داری در عصر امپریالیسم يك سیستم جهانی است . سرمایه داری که در مرحله رقابت آزاد مرزهای کشوری را بوجود آورد ، در مرحله امپریالیسم این مرزها را میشکند و تمام سرمایه های محلی (داخلی) را بتدریج در خود جذب میکند (ادغام سرمایه) .

البته این عمل ناگهان انجام نمیشود و قدم بقدم انجام میگیرد هر قدر جامعه دور افتاده تر

(از نظر ارتباط با امپریالیسم) باشد سرمایه‌اش کمتر ادغام شده است و برعکس هر قدر جامعه بیشتر تحت تسلط امپریالیسم قرار گیرد سرمایه داخلی بیشتر با سرمایه جهانی ادغام میشود. محرك سرمایه دار در حرکت در جهت پیوند دادن سرمایه‌اش به سرمایه جهانی، مانند هر اقدام دیگر سرمایه دار مبنی بر سود بیشتر است. هر وقت این جهت سودمندتر بود او براه خواهد افتاد. عرق و علائق کشوری، ملی و مذهبی و غیره، تعیین کننده جهت حرکت سرمایه دار بطور کلی نیست. حال باید دید چرا برای يك سرمایه دار از ابتدا چنین حرکتی صرف میکند و برای دیگری نمیکند و یا بعبارت دیگر يك سرمایه دار داخلی از چه طریقی با امپریالیسم مربوط میشود. وحدت و تضاد سرمایه او با سرمایه جهانی در چیست؟

استعمارگران کهن وقتی به جامعه‌ای که هنوز تحت تسلط کامل آنها بود میرفتند، برای ارتباط خود با مردم بومی کسانی را استخدام میکردند که دلال آنها بودند. این افراد را کمپرادور می خواندند. این دلالها از برکت وجود (وگاه شراکت مستقیم با) استعمارگران ثروتمندی می اندوختند. علت وجودی آنها، ثروت آنها، وجود بیگانگان بود. در قرون اخیر استعمارگران از جوامع سرمایه داری بودند، کمپرادورهای آنان را از این جهت سرمایه دار کمپرادور می خوانند. طبیعی است که اینان چیزی جز مباشران استعمار (یا بهتر بگوئیم امپریالیسم) نبوده و نیستند. سایر ثروتمندان جامعه که ثروتشان مورد مصادره استعمارگران قرار میگرفت یا از آنها مالیات سنگینی گرفته میشد و یا خود را در معرض رقابت ناعادلانه می یافتند، ضد نفوذ خارجی میشدند. اینها ثروتمندان داخلی (کشوری) بودند که چون در مرحله ابتدای انکشاف سرمایه داری قرار داشتند میخواستند اعتبار مرزهای کشوری را (از نظر حفظ منافع خود) حفظ کنند آنها مایل به ایجاد ملت بمفهوم سرمایه داری بودند و لهذا در این دوران آنها را ملی "میشد خواند. ملی بمعنای داخلی غیر شریک با امپریالیسم و طرفدار تشکیل یا استحکام يك ملت بر مبنای سرمایه داری.

لازم است بعنوان معترضه توضیح مختصری در مورد واژه "ملی دار" ملی ترجمه معادل NATIONAL است و معنای درست آن کشوری، سراسر کشوری است؛ در مقابل محلی LOCAL. موسسه یا تجارتی که در يك نقطه فعالیت دارد "محلی" است، وقتی به سراسر کشور گسترده شد "ملی" میشود. و وقتی از آنهم گسترده تر شد بین المللی میشود. "ملی" بمعنای NATIONAL همیشه NATIONALIST (ملی گرا) نیست، یعنی ملی ماهیتا ضد امپریالیست نیست گو که در مراحل این خصیصه را میتواند داشته باشد. سرمایه دار داخلی بر حسب درجه رشد خود، جهت رشد خود، وجود و قدرت امپریالیسم، منافع و مضاری

که وجود نفوذ امپریالیسم میتواند برایش داشته باشد، میتواند در مراحل ضد نفوذ امپریالیسم باشد و یا برعکس طرفدار نفوذ آن، مخالفت با نفوذ امپریالیسم جز ماهیت سرمایه دار داخلی نیست، یک خصوصیت و یک صفت است که میتواند عوض شود. در مراحل ابتدائی تکامل سرمایه داری در جوامع، چون هنوز سرمایه داران تضادشان با نفوذ امپریالیسم بروحدشان غلبه دارد، و سرمایه داران داخلی ملی عمدتاً ضد نفوذ امپریالیسم هستند این دو واژه در اذهان مترادف میشود و چنین تصور میشود که چیزی که ماهیتا سرمایه دار ملی (ضد امپریالیست) باشد وجود خارجی دارد که البته درست نیست. در ایران تا سالهای ۳۰ جامعه در مناسباتش چنان بود که سرمایه داخلی (ملی) ضد نفوذ بیگانان بود. عبارت دیگر سرمایه دار داخلی (ملی)، ضد نفوذ امپریالیسم بود ولی اکنون با تغییر مناسبات جامعه اگر نه همه لا اقل عمده سرمایه داران داخلی (ملی) طرفدار نفوذ امپریالیسم هستند. یعنی سرمایه دار (بورژوا) ملی NATIONALIST ، INDIGENEOUS ، NATIVE دیگر NATIONALIST نیست بلکه طرفدار امپریالیسم است.

البته خرده بورژوازی هم در این خلط مباحث نقشی داشته است. چون تا سالهای ۳۰ بورژوازی ملی رهبری جنبشهای توده‌های را بدست داشته است و چون آن جنبشها ضد نفوذ امپریالیسم بودند هاند بورژوازی بی میل هم نبود هاست که واژه ملی معادل واژه ملت‌گرا یعنی ضد امپریالیسم تلقی شود باین ترتیب که هرکس که میخواست مبارزه ضد امپریالیستی کند "ملی خطاب شود یعنی بوضوح زیر پرچم رهبری مبارزات ملی"، یعنی بورژوازی ملی قرار گیرد. و این اشتباه آنقدر جا افتاده است که نمتهاد رگزشته بلکه امروز نیز عده‌های شخص وطن پرست را "ملی" میخوانند. عبارت دیگر واژه وطن پرست PATRIOT معادل "ملی" و (ملت‌گرا) NATIONALIST شده است. بنابراین گرچه ممکن است این توضیح در ظاهر ملا لغتی بودن را مجسم کند ولی در واقع چنین نیست، تنها هوشداری به کمونیستهاست که الفاظی را که بورژوازی در گذشته بمعانی خاص مصطلح کرده بوده است بدور بیندازند و آنها را فقط در معنای علمی (کمونیستی) آنها بکار برند.

بهرحال همزمان با گسترش عطرکد امپریالیسم از مرحله غارت منابع (و بطور فرعی صدور کالا) به مرحله توسعه صدور کالا، بازاریابی و سرمایه گذاری، تاثیر نفوذ امپریالیسم در نحوه تقسیم ثروت جامعه، در محدوده کار سرمایه داران کمپرادور باقی نمیماند. اقشار وسیعی از سرمایه داران داخلی دیگر هم رشد سریع مییابند، از وجود امپریالیسم و تغییر سریع مناسبات تولیدی که در اثر نفوذ آن ایجاد میشود متمتع میشوند برای رشد خود وابسته به امپریالیسم و برنامه‌های آن میشوند. اینها را سرمایه داران وابسته

میخوانند. اینها کمیرادور نیستند (گو که بفلط عدای کمیرادور را وابسته ترجمه کرده‌اند). اینها مستقیماً شریک یا مباشر امیرالیسم نیستند، معهذاً رشد خود را مدیون آن هستند و بطور غیرمستقیم هم به امیرالیسم خدمت میکنند هر یک (از رفقا دهها نمونه از آنها را می‌شناسند اینها گو که بهرحال تضادی هم با بعضی از جنبه‌های نفوذ سرمایه خارجی (بعنوان رقیب قوی تر) دارند ولی وحدتشان بر تضادشان می‌چرید و در جمع طرفدار گسترش نفوذ امیرالیسم هستند. (نمونه کامل اینها ایروانی صاحب کارخانجات کفش "ملی" است).

بدون تردید در جامعه، سرمایه داران عقب افتاده‌ای یافت میشوند که یا هنوز به مزیت کمیرادور و یا وابسته شدن پی‌نبرده‌اند، یا آنها را بیازی نگرفته‌اند (چون ابزار تولیدشان مدرن نیست و بدرد سرمایه پرانرژی خارجی نمیخورد) و بنابراین احتمالاً تضادشان با سرمایه خارجی بیش از وحدتشان (بعنوان مجموعه‌ای از سرمایه جهانی) با آن است.

ریاخواران و کسانی مانند شرخر و یا بعضی از بازاری‌ها در این زمره‌اند. شاید حتی کسانی مانند کازرونی را تا چند سال پیش میشد در این مقوله گنجانند (از وضع کنونی او اطلاع دقیقی نیست). اینها (حتی کازرونیها) سرمایه‌شان در قیاس با سرمایه‌های دیگر در حکم هیچ است. نیروی مادی اجتماعیشان از آنها کمتر. یعنی در هیچ مورد، حرکت اقتصادی جامعه را آنها معین نمیکنند. نقش تبعی و دنباله‌رو (بزور یا بعیل) را دارند. نیروی در حال زوال و مرگند. بورژوازی ملی غیر کمیرادور غیر وابسته اگر بعنوان یک نیروی مادی اجتماعی نمرده باشد به مرگش چیزی نمانده است. ولی این جنازه اگر از نظر مادی مرده است از لحاظ دیگر هنوز زنده است. ایدئولوژی آن نمرده است. وجود این ایدئولوژی در این مرحله باید از طرف کمونیستها تشخیص داده شود و گرنه به چپ‌گرائی و ذهنی‌گری در می‌غلطیم.

بورژوازی داخلی ملی ضد نفوذ امیرالیسم، در دوران حکومت مصدق برای تسلط بلامنازع خود بر جامعه کوشش بسیار کرد، رهبری مبارزات ضد امیرالیستی را بدست گرفت ولی خودش و خلق هر دو شکست خوردند. در سالهای ۳۹-۴۰ تلاش مذبحخانه‌ای کرد و بالاخر در ۱۵ خرداد ۴۲ مرد و ناکام شد. خلق نیز که رهبری خود را در بورژوازی ملی جستجو میکرد به یاس و استیصال دچار شد. عناصر پیشرو خلق بزودی درک کردند که نه تنها از مرده انتظار معجزه نمیتوان داشت بلکه تا آن موقع هم، خلق بنا برست زیر پرچم بورژوازی ملی بوده است (بفلط ولی شاید از نظر تاریخی اجتناب ناپذیر). بنابراین کوشش برای کشاندن مبارزات خلق در زیر رهبری طبقه‌ای شکوفا و پر قدرت و از نظر تاریخی روبه رشد آغاز شد.

اینرا پیشگامان خلق فهمیدند ولی نه همه خلق. بسیاری از اقشار خلقی هنوز تحت توهم انتظار معجزه از مرده هستند. خرده بورژوازی سنتی در راس آنان است. خرده بورژوازی اگر

بحال خود گذاشته شود همیشه رهبر و چراغ راهنمای خود را در بورژوازی بزرگ جستجو میکند . باور نمیکند که رهبر مرده است. آخر بورژوازی بزرگ آرمان ، خواست ، ایدئولوژی و آینه او بود. نه! حتما نمرده است، بیهوش شده است . باید پرچم او را بدست گرفت، به راه او ادامه داد، به او آمپول تقویت زد ، حتما زنده خواهد شد . اینها برای زنده کردن او کوشش عظیمی دارند و باین زودبیا هم متوجه قضیه نخواهد شد . يك کمونیست اینها را میبیند . میدانند با جنازه مرده روبروست و میدانند گرچه ممکن است سلولهای پسر از مرگ جنازه هنوز زنده باشند ولی میدانند که آنها هم خواهند مرد . ولی اینرا نیز میدانند که این جنازه بعد از مرگش هم برای عده ای (که جزو خلقند) کشش و جذابیت دارد و بهمین جهت بآن توجه خواهند کرد .

این وجود پس از مرگ، همانقدر که میتواند در مبارزات ضد امپریالیستی موثر واقع شود و اقشاری را بسیج کند (و این البته جنبه مفید آنست)، همانقدر هم میتواند بعنوان رقیب ایدئولوژی طبقه کارگر ، اقشاری از خرده بورژوازی و عناصر خلقی را منحرف کند و از گرویدن آنها بدور پرچم طبقه کارگر جلوگیری کند . ما این وضع را برای العین در ایران مشاهده می کنیم و باید دقیقاً مواظب آن باشیم .

البته اکنون که تمام خلق هنوز بسیج نشده است، و چون مبارزه ضد امپریالیستی جزو لایتنجری مبارزات طبقاتی ماست ، باید از قدرت بسیجی این ایدئولوژی استفاده شود ، ولی بآن رونق داده نشود .

باید گفت که این ایدئولوژی که در گذشته میتوانست مقداری هم روی قدرت مادی واقعی خود حساب کند با از دست دادن این حربه حتی بیشتر از سابق جنبه غیرمادی و انتزاعی پیدا کرده و حالت " اعتقاد " و " مذهب " را بخود گرفته است . از طرفی چون تشیع در ایران اصولاً نهضتی ضد نفوذ بیگانگان بود ، ایدئولوژی بورژوازی ملی که اکنون انتزاعی و مذهبوار شده است زمینه بسیار مساعدی در تشیع یافته است و از اینروست که میبینیم سازمانهای خرده بورژوازی فعال در ایران نسبت بسازمانهای خرده بورژوازی گذشته خیلی بیشتر مذهبیس هستند ، از واقعیات و قدرت مادی بدور و بیش از پیش متکی به عوامل ذهنی و اعتقادی (مقابله جبهه ملی در زمان مصدق و سازمان مجاهدین کنونی) .

توجه سازمان به بررسی بقایای بورژوازی داخلی " ملی " ضد نفوذ امپریالیسم — یا سلولهای زنده این ارگانیزم مرده — بسیار بجا و ارزشمند است و نشان میدهند که کمونیستها با حفظ اعتقادات ایدئولوژیک خود میتوانند و باید به مسائلی که برای دیگر اقشار مطرح است توجه کنند .

اما توضیحی که در پائین صفحه ۳ و ابتدای صفحه ۴ آمده است، کاملاً ذهنی (واشتباه) است و ناشی از جدا کردن مبارزات ضد امپریالیستی و مبارزات طبقاتی است. کمونیستها برای انجام مبارزه طبقاتی سازماندهی میکنند و انقلاب میکنند. این انقلاب طبقاتی در مرحله فعلی و در عصر فعلی خصیصه ضد امپریالیستی هم دارد. یعنی نمیتوان بدون مبارزه با امپریالیسم مبارزه طبقاتی کرد. در عین حال بدون انجام مبارزه طبقاتی هم مبارزه ضد امپریالیستی ممکن نیست. خرده بورژوازی انقلابی باین جمله اخیر معتقد نیست. آنها میگویند اول باید با امپریالیسم جنگید و بعد مبارزه طبقاتی کرد. نمونه آنها انقلاب الجزیره است. ولی این توهمی بیش نیست. آنجا هم مبارزه طبقاتی وجود داشت مبارزه طبقاتی وجود داشت ولی برهبری خرده بورژوازی بود. چرا برای اینکه روابط اجتماعی همان بود که خرده بورژوازی میخواست. برای اینکه مالکیت خصوصی وجود داشت. مبارزه در جهت استحکام مبانی خرده بورژوازی (بورژوازی) بود. در جهت تثبیت رهبری آن (تا آن حد که برای عده ای امری طبیعی جلوه میکند) و همین هم شد و بالاخره در ادامه خود به استحکام مبانی سرمایه داری کشید. پس مبارزه طبقاتی و تفوق بورژوازی بر کارگران وجود داشته است و جز اینهم نمیتوانست باشد.

تمام رهبران مارکسیسم در لزوم تلفیق مبارزه طبقاتی و مبارزه آزاد بیخ (ضد امپریالیستی) تاکید کرده اند و این امر پایه و اساس مارکسیسم است. مبارزه طبقاتی در همه چیز و همه جا. ممکن است در مرحله خاصی از یک انقلاب دراز مدت، اقدامات خاصی در جهت مبارزه طبقاتی موقتا به تعویق افتد. در انقلاب چین که زمینها را بین دهقانان تقسیم میکردند، گاه بر حسب ضرورت این کار را نمیکردند و حتی در یکی دو مورد زمینها را پس دادند. ولی جهت عمد، تقسیم زمین بود. اگر جز این بود طبقه دهقان بسیج نمیشد. طبقه دهقان را که با وعده و وعید نمیشود بسیج کرد. نمیشود گفت اول مبارزه ضد امپریالیستی میکنیم (که برای او بجز در صورت وجود سرباز خارجی ملموس نیست) بعد که کشور آزاد شد (که باز هم برایش ملموس نیست) حساب اربابان را میرسیم. او زمین میخواهد. اگر باو بدهی میآید و اگر ندهی نمیآید (البته توجه شود که ما از قشر یا طبقه دهقان صحبت میکنیم نه از دهقانانی که آگاه شده اند و میتوانند بطور انتزاعی نیز مفهوم امپریالیسم را بفهمند). همین امر در مورد کارگران و بورژوازی صادق است. آیا ممکن است طبقه کارگر بدون مبارزه طبقاتی علیه بورژوازی، با امپریالیسم مبارزه کند؟ اصلاً طبقه کارگر کاری جز مبارزه طبقاتی و از طریق مبارزه طبقاتی نمیتواند بکند. رفقا باید توجه داشته باشند که جنبش‌رهای بخش صرف در مورد استعمار کهن مصداق دارد و معنای واقعی آن مبارزه با امپریالیسم نیست. چون عطرکرد امپریالیسم

از عملکرد استعمار کهن متفاوت است. هنگامی که نیروهای خارجی کشوری را تحت اشغال دارند، همه، چه آنها که آگاهی طبقاتی دارند و چه آنها که ندارند آنها بر برای العین می بینند و علیه آن بسیج میشوند. ولی امپریالیسم در عصر حاضر از طریق طبقات حاکم کشور عمل میکند و بهمین دلیل مبارزه با امپریالیسم بدون مبارزه با طبقات حاکم کشور یعنی نفی مبارزه، یعنی یک امر غیر ممکن. اگر بخواهیم معنای آزاد بیخش را کشیدیم البته میتوانیم بگوئیم حال هم کشور ماتحت اشغال نامرئی (یا نیمه مرئی است) ولی این در حقیقت بازی با کلمات است. انقلابهای چین و ویتنام مشخصا آزاد بیخش بودند ولی مهمترین صفت مشخص انقلاب کوبا را انقلاب آزاد بیخش نباید خواند. آیا این بمعنای آنست که کوبا تحت تسلط امپریالیسم نبود؟ البته که بود و البته که از آن آزاد شد. ولی فرق است بین انقلابی که صرفا ادعای آزاد بیخشی کند و انقلابی که در حین تغییر مناسبات تولیدی، آزاد بیخش باشد. بنظر میرسد که کاربرد ناتوماتیک واژه آزاد بیخش ناشی از تاثیر ادبیات مارکسیستی چین و ویتنام در ایران باشد بدون در نظر گرفتن شرایط متفاوت ایران با آن کشورها.

بهر حال دلیلی که رفقا در پایان صفحه ۳ و ۴ و آغاز صفحه ۴ ارائه میدهند معنی براینکه وجود بورژوازی پس از انقلاب یا در مناطق آزاد لازم است بکلی اشتباه است. ادا چنین چیزی لازم نیست. دولتی که پس از انقلاب تشکیل میشود یا بهتر بگوئیم دولت موقتی که در مناطق آزاد تشکیل میشود قادر به تجارت هم خواهد بود و احتیاج توسل به بورژوازی نخوا داشت. یک لحظه تصور آنرا بکنید که منطقه ای آزاد شده باشد. صاحب کارخانه هنوز "تولید و توزیع" و البته استثمار را بعهدده داشته باشد. آیا توقع داریم کارگران آن منطقه همچنان به مبارزه ادامه دهند؟ اشتباه نشود. گاهی ممکن است حتی پس از انقلاب از کار ^{نخ} بعضی از سرمایه داران بندرت استفاده شود (مانند چین)، چون هنوز گاد و ورزیده در تمام رشته های تخصصی وجود ندارد. این امر مطلوبی نیست ولی گاه چاره ای هم نیست. ولی این امر بکلی با آنچه رفقا میگویند "پس باید به بورژوازی ملی کمک کنیم تا قسمت عمده تولید و توزیع منطقه آزاد شده و تجارت با مناطق تحت سلطه دشمن را بعهدده گیرد" متفاوت است. حتی در چین و ویتنام که در مراحل بسیار عقب تری از نظر روابط تولیدی و مرحله انقلابی از ایران قرار داشتند نیز امر باین صورت که رفقا میگویند نبوده است چه رسد به ایران که به تصدیق خود رفقا عنصر سوسیالیستی انقلاب دائما در حال رشد است.

۳- مسئله دیگر که در مورد اشاره به خرده بورژوازی و مترادف گذاشتن آن با بورژوازی باید توضیح داده شود اینست که باید خرده بورژوازی را در کشورهایی مانند ایران از نقطه نظر موضع آنها در تولید، و لهذا موضع آنها در مورد مسائل سیاسی و انقلابی، بد و بخش تقسیم کرد.

الف - خرده بورژوازی سنتی که همان بقایای (تغییرشکل یافته) اصناف فئودالی هستند و بنابراین در تضاد شدید با روابط سرمایه داری که آنها را ورشکست و تبدیل به پرولتر میکند قرار دارند . خرده بورژواهایی هم که در ابتدای روابط سرمایه داری در حد عقب افتاده موجود آمده اند جزء همین دسته اند .

ب - خرده بورژوازی تازه پا که در اثر توسعه روابط سرمایه داری بوجود آمده است ، وجود و گسترش خود را مدیون آن است (بقول معروف پیکان سواران تازه پا) . اینها نه تنها در جهت انقلاب نیستند ، نه تنها بدنبال " مذهب " بورژوازی ملی نیستند بلکه آرمان و ایدئولوژی آنها ، در جهت وابستگی روزافزون به امپریالیسم و گسترش نفوذ آن است . آنها بشدت ضد انقلابی هستند و بالاخره یا بدائره بورژوازی صعود میکنند و یا با تشکیل انحصارات (در مرحله امپریالیستی) قسمتی از آنها بصورت کارمندان انحصارات در می آیند و قسمتی دیگر پرولتریزه میشوند .

۴ - آیا رفقا کولاک ها را چگونه جزء بورژوازی ملی یعنی در تضاد با امپریالیسم و در جهت انقلاب طبقه بندی کرده اند . کدام تجربه تاریخی و یا تحلیل از شرایط ایران موید آنست ؟

۵ - صفحه ۷ - سطر ۷ - " رابطه او با بازار یا به عبارت ساده تر رابطه اقتصادی او با کارگران و کارمندان " یعنی چه ؟ آیا منظور رابطه (مناسبات) تولیدی است ؟ اگر چنین است رابطه او با بازار دنباله روابط او با کارگران و کارمندان است نه یکی بمعنای دیگری .